

تحریم علیه
جمهوری اسلامی ایران:
جایگزین جنگ
یا مؤلفه اصلی مهار

مصطفی زهرانی*



* مصطفی زهرانی مدیرکل سابق دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه و استادیار
دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه می باشد. (mostafazahrani@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۹/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۱۸

فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۹، صص ۴۷-۷۸.

چکیده

این مقاله در یک ارزیابی کلی از دور چهارم تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی این فرض را بنا قرار می‌دهد که اگر حتی تحریم در بخش اقتصادی موفق باشد، در هدف اصلی خود یعنی تعلیق برنامه هسته‌ای ایران در مدت زمان مطلوب غرب شکست خواهد خورد. با چنین فرضی، بدیل‌های موجود برای تحریم جاری می‌تواند جنگ (با اهداف متفاوت و شدت‌های گوناگون) یا مهار باشد. اما در این بررسی نشان داده خواهد شد که چون جنگ در مدت مورد بحث منتهی است، تحریم در کوتاه‌مدت کم‌اثرتر می‌شود و در نتیجه، تشدید تحریم به‌عنوان شاخص سیاست کلان «مهار» غالب می‌شود و سیاست سه دهه گذشته امریکا یعنی مهار با ظرافت‌ها و ابعاد جدیدتری همچنان تداوم خواهد داشت.

واژه‌های کلیدی: تحریم، مهار، جنگ، قطعنامه، شورای امنیت



مقدمه

چهارمین دور تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران با تصویب قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل و به‌دنبال آن با تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا، اروپا و دیگر کشورها آغاز شده است. از نظر هدف، علاوه بر اینکه در اهداف تحریم‌ها بین اعضای شورای امنیت سازمان ملل اختلاف هست، مقامات امریکایی نیز در بین خود اختلاف نظر دارند. اما با وجود این اختلاف نظرها، از ناحیه دولت اوپاما در زمینه اهداف تحریم چندین ایده مطرح است. اول، در سطح داخلی آمریکا، اوپاما تحریم‌های بین‌المللی جدید را به‌عنوان حرکتی برای رهایی از فشارهای دو گروه دنبال می‌کند: (۱) کنگره که به‌دنبال محاصره دریایی ایران است؛ (۲) نومحافظه‌کاران که بمباران را مطرح می‌کنند. دوم، در سطح برخورد با ایران نیز گفته می‌شود اوپاما از یکسال و نیم قبل به این نتیجه رسید که بدون فشار نمی‌تواند ایران را وادار به مذاکره «معنادار» نماید؛ بنابراین، فشار را مبنای کار خود قرار داده است. لذا «تنبیه»، برای تغییر سیاست ایران و نشان دادن اینکه جهان برای انزوای این کشور در کنار آمریکا قرار دارد یکی از اهداف تحریم شده است. مشروعیت‌زدایی از نظام جمهوری اسلامی ایران در سطح داخلی و بین‌المللی هم در کنار آن مطرح است.

از ویژگی‌های مهم تحریم‌های جدید وابسته شدن آن به حقوق بشر است. پیامد آن چنین فرضی را به‌وجود می‌آورد که حتی با حل مشکل هسته‌ای، تحریم‌ها مرتفع نخواهد شد. از نظر اثربخش بودن تحریم‌ها، با وجود اختلاف نظر شدید در مورد اهداف تحریم‌ها، ارزیابی از کارآمدی آن حتی برای خود غرب نیز به سادگی امکان‌پذیر نیست. ضمناً، برای این ارزیابی مقیاس واحدی وجود ندارد، و از آنجا که از دید برخی تحریم بدیل جنگ است، از این رو یک راه برای ارزیابی در مؤثر بودن



تحریم این است که آن تحریم بتواند لزوم جنگ را منتفی نماید. از این رو در این مقاله تحریم، مهار و جنگ سه مفهوم اصلی می‌باشد. در این رابطه سؤال اصلی این است که به رغم عدم موفقیت تحریم در توقف برنامه هسته‌ای ایران، در کنار بحث جنگ، چرا واشنگتن همچنان ناگزیر به اتخاذ تحریم تقویت شده در چهارچوب سیاست مهار است؟ فرضیه این تحقیق نیز صحبت از جنگ را به عنوان عامل پشتیبانی از دیپلماسی در کنار تحریم تقویت شده همچنان پایه اصلی سیاست مهار می‌داند.

جایگزینی تحریم با جنگ

آن طوری که جورج لویز و دیوید کارترایت^۱ می‌گویند تحریم‌های اقتصادی جزئی از مهارت‌های دیپلماتیک در طول قرن‌ها بوده است. اساساً امروزه تحریم به عنوان یک استراتژی برای آغاز جنگ اقتصادی در جریان خصومت‌ها و با اهدافی متفاوت فرض می‌شود. در ضمن، الگوی استفاده از تحریم از سال ۱۹۹۰ تغییر یافته و موارد اصلی چندجانبه شده و تحت نظارت سازمان ملل درآمده است. در این مدت شورای امنیت سازمان ملل تحریم‌های جامع یا نسبی علیه عراق، لیبی، هائیتی، سومالی، لیبیا، یوگوسلاوی سابق و خمرهای سرخ را اجرا نموده است. این تحریم‌ها در مواقعی به صورت اقدامات قهری «به جز جنگ» ابزاری چندمنظوره در دیپلماسی بازدارنده و یک، استراتژی محرک برای تغییرات سیاسی و اجتماعی در کشور هدف، یا حتی مقدمه‌ای برای جنگ می‌باشد. مروری بر زنجیره‌ای از تحولات اساسی بین‌المللی در گذشته به خوبی سیری قابل پیش‌بینی و متنوع از اهداف مورد نظر تحریم را نشان می‌دهد. (زهرانی، ۱۳۷۶: ۱۷)

در سال ۱۹۹۲ آمریکا سیاست تحمیل تحریم علیه هائیتی را، برای سرنگون‌سازی رژیم سدراس از طریق سازمان ملل آغاز کرد. همزمان، ایالات متحده کره شمالی را، به دلیل امتناع از بازرسی کامل فعالیت‌های مشکوک در زمینه تسلیحات اتمی تهدید نمود. در هائیتی، تحریم به هدف خود که سرنگونی بود دست نیافت، و نهایتاً با به‌کارگیری دیپلماسی اجبار و مداخله نظامی مستقیم آریستید به عنوان رئیس‌جمهور منتخب به شیوه دموکراتیک به قدرت، بازگردانده

1. George A Lopez and David Cartright

شد. در کره شمالی ترکیبی از استراتژی‌ها که دربرگیرنده تهدید به تحریم اقتصادی، دیپلماسی سطح بالا، و یکسری تشویق‌های اقتصادی و تکنولوژیک (تحریم مثبت) منجر به توافقی شد که موقتاً احتمال تولید تسلیحاتی اتمی جدید را کاهش داد. همزمان با چنین وقایعی، بحث در خصوص تحریم امریکا علیه کوبا و تحریم عراق از سر گرفته شد.

در مورد عراق، پس از نمایش قدرت مختصر امریکا در نزدیکی مرزهای کویت در اکتبر ۱۹۹۴ که باعث ایجاد ترس از رویارویی‌های جدید نظامی شد، صدام رسماً حاکمیت و طرح مجدد مرزهای همسایه‌اش در جنوب را به رسمیت شناخت. مجموعه این موارد نشان می‌دهد که نگاه سیاست‌گذاران نسبت به تحریم اقتصادی موضعی همدوش با دیگر ابزارهای قهری، از جمله «مداخله نظامی» است. در مورد عراق در ششم اوت ۱۹۹۰ شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آرا نخستین سری از تحریم‌های اجباری را در تقاضا به خروج عراق از کویت تحمیل نمود. در ماه‌های بعد، این عمل همراه با بسیاری از اقدامات دیگر نظیر تقاضاهای بازرسی و از کار انداختن تسلیحات کشتار جمعی، جبران خرابی‌های جنگ و فعالیت‌های سازمان ملل در پایان دادن به سرکوب کردها و شیعیان ادامه یافت. با این همه جورج بوش (پدر) نسبت به کارآمدی تحریم‌ها چندان اعتمادی نداشت و به همین دلیل به سمت ضرورت استفاده از نیروی نظامی برای خروج عراق از کویت حرکت کرد که در ارتباط با آن چندین سؤال اساسی همچنان بدون پاسخ مانده است. از جمله اینکه آیا اگر بوش شش ماه فرصت می‌داد تحریم‌ها علیه عراق مؤثر می‌افتاد به طوری که نیازی به جنگ نباشد؟ چرا پس از جنگ که در واقع اهداف تحریم تأمین شده بود، باز هم تحریم‌ها علیه عراق تداوم یافت؟ (مصطفی زهرانی، ۱۳۷۶: ۱۸)

پاترسون و منتقدان دیگر تحریم، تحریم را به‌عنوان تکنیکی برای گذر از «آستانه صلح» به بهترین نحو در دیپلماسی بازدارندگی و در حل و فصل اختلافات می‌دانند. (زهرانی، ۱۳۷۶: ۳۵) نکته اساسی در تبیین چرایی وضع تحریم‌ها توجه به این اصل مهم است که اگر راه‌حل نظامی کنار گذاشته شود راهی جز تحریم باقی نمی‌ماند. (Mortimer B. Zuckerman, 25 June 2010) پارادایم متداول در این زمینه آن است که

بین تحریم و جنگ رابطه‌ای معکوس برقرار است؛ بدان معنا که هر اندازه بر شدت تحریم افزوده شود، به همان میزان از امکان جنگ جلوگیری می‌شود. به سخن دیگر، اساساً تحریم جایگزین جنگ است. اما عاملی که این معادله را می‌تواند تغییر دهد زمان است. هرچه تحریم طولانی‌تر شود و اهداف تحریم‌کنندگان تأمین نشود، امکان ورود به جنگ زیادتر می‌شود. یک دلیل امکان شکست تحریم‌کنندگان می‌تواند مربوط به ائتلاف و اجماع در پشتیبانی از تحریم باشد. البته حجم، شدت و گستره حمله به تناسب همان اهداف تحریم تغییر می‌کند. مثلاً، در مورد ایران هدف حداقلی تأخیر در دستیابی به سلاح هسته‌ای، ناپودی توان هسته‌ای است و در حداکثری بی‌ثبات‌سازی و تغییر حکومت است. در مواردی که تحریم با هدف سرنگونی باشد، تحریم متوجه زیرساخت‌ها است و اقدام نظامی در نهایت تیر خلاص است.

تحریم‌های امریکا علیه نوریگا در پاناما و نیز تحریم‌ها علیه صدام بر این مبنا تحلیل می‌شود. برای اقدام نظامی عوامل بسیار زیادی نقش دارد که اثبات فرضیه رابطه بین زمان و بروز جنگ را نیز مشروط می‌نماید. برای نمونه ممکن است کشورهای تحریم‌کننده تحمل کافی در اثربخشی تحریم اقتصادی برای درازمدت را نداشته باشند و همین امر منجر به آن شود که گزینه نظامی به‌عنوان راهی برای وصول به هدف در مدت معقول محسوب شود. عوامل دیگری نظیر قدرت و بزرگی کشور هدف، تجربه قبلی در امر دفاع و عواملی از این دست نیز مطرح است. از این حیث که ایران هجدهمین کشور (از حیث قدرت) است لقمه چندان مناسبی برای حمله نیست.

سخن از جنگ در دوره بوش

باید توجه داشت که بحث در مورد جنگ مراحل مختلفی دارد. در مرحله اول، جنگ توسط افراد، شخصیت‌ها و نهادهای فکری در امریکا مطرح می‌شود. در مرحله بالاتر، مقامات دولت امریکا و در رأس همه رئیس‌جمهور جنگ را مطرح می‌کند. معمولاً در این مرحله گفته می‌شود که جنگ از دستور کار خارج نیست. بعد از این مرحله جنگ موضوع گفتمان داخلی تصمیم‌گیران به‌خصوص دولت می‌شود و در واقع به‌عنوان دستور کار قرار می‌گیرد. در مرحله پایانی نسبت به آن

تصمیم‌گیری می‌شود.

در دوره بوش «صحبت از جنگ» عنصر اصلی در شکل دادن به سیاست وی در مورد ایران بود. سیاست سخن از جنگ در سال ۲۰۰۲ با «آشکارسازی اینکه ایران به سمت توانمندی هسته‌ای به پیش می‌رود فوریت بیشتری پیدا کرد». حتی معماران جنگ در عراق نیز جنگ علیه صدام را مقدمه‌ای برای حمله به ایران برای تغییر رژیم عنوان ساختند که این، همزمان با نفوذ فزاینده ایران در منطقه نسبت به سال قبل بود. در محافل خصوصی هم گفته می‌شد که اعراب چراغ سبز حمله به ایران را صادر کرده‌اند و از سنی‌های ضدشیعه در لبنان هم حمایت می‌کنند. امید هم بود که پیشرفت در مذاکرات صلح خاورمیانه بتواند ایران را بیشتر منزوی نماید. بر طبق این تحلیل عربستان سعودی هم مخفیانه ندا داده بود که از سلاح نفت استفاده خواهد کرد کند تا ایران مجبور به تجدیدنظر در سیاست‌های خود در عراق و در بحث هسته‌ای شود. عربستان سعودی همچنین با نظر گروه مطالعات عراق که پیشنهاد تعامل با ایران را مطرح کرده بود مخالفت کرد. این کشور در جنگ ۳۳ روزه نیز اسرائیل را تهییج کرد تا جنگ را تا نابودی حزب‌الله ادامه دهد؛ سیاستی که سال بعد تغییر کرد. (Vali Nasr, 2008)

آنچه مشخص است این است که بخشی از مطالب بیان شده اعتبار و صحت خود را در طول زمان نشان داد ولی بخشی همچنان ارزیابی روشنی ندارد. نسبت به اصل جنگ با ایران برخی از تحلیل‌ها آن بوده است که جنگ‌طلبان در امریکا پس از یازدهم سپتامبر حتی جنگ علیه ایران را مقدم بر جنگ علیه صدام می‌دانستند. با این همه نسبت به سیاست سخن گفتن از جنگ (و نه اصل جنگ) در دوره بوش اجماع نظر وجود دارد. همچنین، این مطلب که با سرنگون‌سازی صدام قدرت ایران در منطقه افزایش یافت و در نتیجه اکثر کشورهای عربی از افزایش نفوذ ایران در منطقه ناراضی بودند و امریکا را علت این امر می‌دیدند نیز یک واقعیت تلقی می‌شد. از نظر ایدئولوژیک نیز برای نخستین بار یک حکومت شیعی طرفدار ایران در عراق حاکم می‌شد که برای بسیاری تحمل آن سخت می‌نمود. در مورد جنگ ۳۳ روزه نیز این‌طور جا افتاده بود که این جنگ «نیابتی» است، و در واقع حزب‌الله به نمایندگی از سوی جمهوری اسلامی ایران با اسرائیل نبرد می‌کند.

این موضوع در کنار بحث قبلی یعنی تغییر موازنه به نفع ایران باعث می‌گردید تا کلیه عوامل ضدایران به این جنگ امید داشته باشند و به این چشم داشتند که کار حزب‌الله یکسره شود. اما به فاصله چند روز از جنگ ناچار شدند تغییر موضع دهند. این موضوع به‌خصوص در مورد عربستان سعودی دیده شد. با این حال، اشتباه به نظر می‌رسد که جنگ ۳۳ روزه را در راستای سیاست‌های دولت بوش و در قالب «سخن از جنگ» علیه ایران به حساب آوریم. این جنگ بیشتر مورد نظر اسرائیل و برخی از دولت‌های عرب شدیداً خشمگین از تغییر موازنه به سود ایران بود. سیاست جنگی بوش علیه ایران بیشتر از دریچه بحث هسته‌ای و تحولات داخلی عراق رقم می‌خورد.

آن زمان اهداف جنگ فرضی علیه ایران مشتمل بود بر: (۱) فرونشاندن برنامه هسته‌ای ایران؛ (۲) برقراری ثبات در عراق. در زمینه چگونگی آغاز جنگ نیز این‌طور استدلال می‌شود که اگر در امریکا این حس به‌وجود آید که عراق ویتنامی دیگر است، و مشکلات لاینحل با ایران علت این جنگ و مسائل گسترده‌تر در منطقه دیده شود؛ جنگ با ایران در چند ماهه پایان دوره بوش شعله‌ور می‌شد. بهانه جنگ هم می‌توانست به‌دلیل انتقام برای اقدامات خشونت‌آمیز فجیع در عراق یا صرفاً به‌دلیل تمایل به بازکردن ریشه مشکلات امریکا در منطقه باشد. درست مشابه همان ذهنیتی که عامل جنگ در عراق شد. متقابلاً استراتژی ایران نیز مشتمل بر این تکنیک‌ها پیش‌بینی می‌شد: (۱) معطوف کردن توجه امریکا به افغانستان؛ (۲) راه‌اندازی جنگ غیرمتقاران در برابر ناوگان امریکا در خلیج فارس به‌صورت حمله به کشورهای میزبان امریکا؛ (۳) راه‌اندازی ترورهای سمبلیک خارج از خاورمیانه و راه‌اندازی جنگ تبلیغاتی ضد امریکا از افریقا تا جنوب شرق آسیا؛ (۴) اتخاذ استراتژی‌های داخلی برای حفاظت از تمامیت ایران در برابر تغییر رژیم، شورش‌های داخلی، شورش‌های قومی یا حمله زمینی امریکا. (Vali Nasr, 2008)

استدلال مخالفان جنگ در زمان بوش

در دوره بوش تعداد مخالفان با شعار جنگ کم نبود. مفروض‌های مخالفان جنگ این بود که اول، ایران فاصله زیادی تا وصول به سلاح هسته‌ای دارد؛ دوم، ایران اگر



خواست جامعه بین‌المللی را در زمینه تعلیق غنی‌سازی نپذیرد هزینه زیادی خواهد پرداخت؛ سوم، بمباران مراکز هسته‌ای شناخته‌شده ایران حداکثر می‌تواند این کشور را دو سال از رسیدن به بمب دور نماید. (Ashton B. Carter June 2008) بر همین اساس آن‌طور که مایک مک کانل^۱ در واشنگتن پست نقل می‌کند در سال پایانی دولت بوش بحث‌هایی در زمینه چگونگی برخورد با جمهوری اسلامی ایران مطرح گردید. اشتون کارتر و همکاران وی هم معتقد بودند اقدام نظامی به هر نوعی که باشد نمی‌تواند به تنهایی برنامه هسته‌ای ایران را پایان دهد.

در سال ۲۰۰۶ از دانشگاه هاروارد یک گزارش تحت عنوان «طرح ب» در مورد ایران داده شده که با این سؤال آغاز می‌شد: «اگر دیپلماسی هسته‌ای در مورد ایران شکست خورد آنگاه چه؟» در این گزارش ویلیام پری^۲ – وزیر دفاع پیشین امریکا – و من (اشتون کارتر) سه بدیل را برای این سؤال مطرح کردیم: (۱) گفت‌وگوی مستقیم امریکا با ایران برای برون‌رفت، (۲) یک برنامه اجبارسازی نظامی، اقتصادی و سیاسی برای حصول به یک نتیجه بهتر دیپلماتیک؛ (۳) پذیرش ایران هسته‌ای. دنیس راس^۳ یکی از افراد این مجموعه راه‌حل «هویج قوی به همراه یک چماق قوی» را عنوان نمود. در واقع همه این بحث‌ها شکل‌های مختلف از یک استراتژی بود که نتیجه آن این بود که دولت امریکا به نحوی به دولت ایران نزدیک می‌شد: از طریق گفت‌وگوهای مخفی، فرستادگان غیررسمی، نشست‌هایی مثل گروه شش که پوششی برای گفت‌وگوهای دوجانبه و تقاضای مستقیم رئیس‌جمهور برای حل و فصل جامع مسائل بود. (Ashton B. Carter June 2008)

قیاس نا بجا

در دوره بوش رویه بسیار متداول در پیش‌بینی حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای ایران مقایسه آن با حمله اسرائیل به سوریه در سپتامبر سال ۲۰۰۷ و حمله اسرائیل به عراق در سال ۱۹۸۱ بوده است. همچنین حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران با یک

-
1. McConnel
 2. William Parry
 3. Dennis Ross



حمله فرضی علیه کره شمالی نیز مقایسه می‌شود. اما مخالفان جنگ در دوره بوش این قیاس را یک خطا می‌پنداشتند. از دید آنان این مقایسه بین برنامه غنی‌سازی اورانیوم سانتریفیوژ گازی با برنامه متکی به راکتور، تمایزی قائل نمی‌شود. این مقایسه ماهیت تأسیسات سانتریفیوژ گازی سخت و پیشرفته و پراکنده ایران را نیز نادیده می‌گیرد. ایران برای خرید لوازم سانتریفیوژ از خارج سال‌ها زمان داشته است در نتیجه لوازم حساس و مواد خام مثل آلومینیوم سخت، مگنت‌های حلقوی مگناتایز نشده و فولاد مخصوص را ذخیره نموده است. ایران به راحتی می‌تواند همه چیز را جابه‌جا کند و تونل‌ها و مخفی‌گاه‌های زیادی در اعماق کوه‌ها برای این جابه‌جایی دارد. به علاوه، عراق و سوریه هیچ‌کدام توانمندی اینکه راکتور جایگزین کنند و قسمت‌ها مهمی از آن و تعداد زیادی سانتریفیوژ را در داخل تولید کنند، نداشتند. ضمناً حمله به ایران باعث می‌شود ایران برای اعزام بازرسان آژانس همکاری نکند. چنین حمله‌ای همچنین منجر می‌شود تا کشورهای دیگر با امریکا همکاری دیپلماتیک نداشته باشند. (David Albright, Paul Brannan, and Jacqueline Shire, 7 August 2008)

همچنین گفته می‌شد که حمله علیه تأسیسات هسته‌ای ایران نمی‌تواند همان اثر دقیق تکنیکی را داشته باشد که در مورد عراق یا (حمله فرضی) به مرکز یونگ‌بیون^۱ کره شمالی در سال ۱۹۹۴ می‌توانست وجود داشته باشد. یک هدف حمله می‌توانست نظنز باشد که آن زمان تعداد ۳۰۰۰ سانتریفیوژ P1 داشت که اگر بدون مشکل باشد سالانه ۲۵ کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده با خلوص لازم برای تولید بمب تولید کند. ایران قصد دارد در این مرکز حدود ۵۴,۰۰۰ سانتریفیوژ نصب کند. همچنین گفته می‌شود ایران در حال ساخت سانتریفیوژ P2 است که می‌تواند با سرعت سه برابر عمل کند.

بنا بود در بوشهر هم سالانه پلوتونیومی در حد ساخت ۱۲ بمب تولید شود. این در صورتی عملی است که ایران نخواهد سوخت را به مسکو بازگرداند و اگر بتواند تأسیسات بازپروری هم داشته باشد. پلوتونیومی که از بوشهر به‌وجود آید آلودگی بالاتر pu-240 و pu-241 خواهد داشت که بیش از pu-239 یونگ‌بیون است و

باعث می‌شود استفاده از آن در ساخت بمب سخت‌تر شود. به‌علاوه، روسیه نیز برای بار دوم سوخت به ایران نخواهد داد. بنابراین، این اقدام صرفاً یک بار بیشتر قابل اجرا نیست. اراک پایگاهی است که یک رآکتور متوسط آب سنگین را در مراحل اولیه ساخت دارد و در نهایت ممکن است پلوتونیومی بهتر از بوشهر تولید کند؛ یعنی، pu-239 ولی از نظر حجم بسیار کمتر است. (Ashton B. Carter June 2008)

علاوه بر نکات فنی ذکرشده، به گفته داو زاکایم – معاون وزیر دفاع دولت بوش – هرگونه حمله‌ای به ایران که هجدهمین کشور از نظر بزرگی است بسیار مشکل‌تر و خطرناک‌تر از حمله اسرائیل به عراق یا نیروگاه هسته‌ای سوریه است. ضمن اینکه نه یک ضربه بلکه تعداد زیادی ضربه نظامی هم نخواهد توانست به برنامه هسته‌ای ایران خاتمه بخشد. حتی اسرائیل هم قبول دارد که چنین حمله نظامی صرفاً یک نتیجه محدود خواهد داشت. (Dov S. Zakheim, October 2010)

به هر حال، در دوره بوش (پسر) بحث جنگ علیه ایران تابع چند متغیر بود. اول، حمله ۱۱ سپتامبر به‌طور کلی باعث شد تا جنگ‌طلبی در امریکا به اوج خود برسد؛ اما به مرور زمان تب جنگ فروکش کرد. از این رو اگر در روزهای اولیه پس از این حمله جنگ علیه ایران مطرح می‌شد امکان تبدیل آن به یک سیاست نیز جدی می‌گردید که این چنین نشد. دوم، افشا شدن تأسیسات هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۲ باعث شکل‌گیری فضایی جدید علیه ایران شد. انتقال پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل و مطرح شدن ایران به‌عنوان تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی می‌توانست در صورت موجود بودن دیگر عوامل، اقدامی برای جنگ باشد. اما نیازمندی امریکا به ایران در افغانستان و تحولات داخل عراق و سخت شدن جنگ برای امریکا در این کشور مانع از آن شد که جنگ‌طلبان بتوانند ایران را در برنامه نظامی خود قرار دهند. در داخل دولت بوش هم اختلاف نظر وجود داشت.

اگرچه پرونده ایران را افرادی چون جان بولتون که جنگ‌طلب هستند در اختیار داشتند، ولی به مرور با کنار گذاشته شدن رامسفلد – وزیر دفاع – و ولفوویتز معاون وی، وزنه جنگ در دولت بوش کاهش یافت. با این حال، فضای حاکم در دولت بوش به‌گونه‌ای نبود که تشدید تحریم‌ها به‌عنوان جایگزینی برای جنگ به حساب آید. بنابراین، علاوه بر انتخابات سال ۲۰۰۸ ریاست‌جمهوری امریکا، این

انتظار نیز بود که با انتخابات ریاست جمهوری سال قبل ایران انتخاب استراتژی آمریکا در مورد برخورد با ایران نیز روشن شود. (Dov S. Zakheim, October 2010)

بحث جنگ در دوره اوباما

مرور بر گفتمان داخل آمریکا پس از تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ در شورای امنیت سازمان ملل چند اصل را نشان می‌دهد: ۱) در زمینه «اصل جنگ» سه جریان را می‌توان از همدیگر تمیز داد. جریان اول، افرادی مثل ناتانیاهو و تندروهای داخل آمریکا و بخشی از تیم بوش پسر هستند که اساساً جنگ با ایران را ساده فرض می‌کنند. (Reuel Marc Gerecht, 26 July 2010) همان‌طور که لورت^(۱) می‌گوید: ناتانیاهو خطر حمله به ایران در کوتاه‌مدت را کم نشان می‌دهد تا فشار به آمریکا برای اقدام نظامی علیه ایران را به حداکثر برساند. (Flynt Leverett and Hillary Mann Leverett, 11 July 2010) برپایه این تحلیل شاید بین ۱۲ تا ۱۸ ماه که مردم آمریکا به این نتیجه برسند که تحریم‌های آمریکا و سازمان بین‌المللی کارساز نیست زمان تصمیم به جنگ فرابرسد، و چنانچه جواب اوباما به ناتانیاهو نه باشد، به فاصله ۱۵ دقیقه همه از این سخن آگاه خواهند شد و در نتیجه اثر منفی آن در انتخابات ریاست جمهوری دیده می‌شود.

اگر اوباما آری پاسخ دهد نتیجه آن جنگی مخرب برای آمریکا خواهد بود. بنابراین در این مدت مهم‌ترین سؤال مؤثر بر روابط ایران و آمریکا این خواهد بود که پاسخ اوباما به ناتانیاهو در مورد حمله به ایران چه خواهد بود؟ (Flynt Leverett and

Hillary Mann Leverett, 2010)

ویلیام کریستول^(۲) نیز به عملیات نظامی هدفمند اشاره می‌کند. (Fly, Jamie and Kristol, William, 2010) در عین حال انتقاد جنگ‌طلبان به اوباما در تن دادن به قطعنامه

۱۹۲۹ این است که این قطعنامه راه نظامی را مسدود می‌سازد. (Robert Dreyfuss)

جریان دوم، کسانی هستند که جنگ را مشروط عنوان می‌نمایند. عده‌ای از طرفداران جنگ در پاسخ به کسانی که می‌گویند جنگ تنها می‌تواند برای مدتی هسته‌ای شدن ایران را عقب بیندازد عنوان می‌نمایند که دقیقاً هدف از جنگ همین است؛ پس جنگ قابل توجیه است. به گفته استفن برت طرفداران حمله نظامی به‌عنوان راهی برای به تأخیر انداختن برنامه هسته‌ای ایران برای چند سال، بر این

نکته تأکید دارند که «چند سال» حداقل این حسن را دارد که طی آن مخالفان (در

ایران) می‌توانند قدرت را در دست گیرند (Bret Stephens, July-August 2010)

معاون سردبیر روزنامه **وال استریت می گوید** حمله نظامی تبعات زیادی دارد ولی تبعات ایران هسته‌ای بسیار بدتر از تبعات حمله نظامی است و با توجه به قابل پیش‌بینی بودن آن؛ پس چرا از هم‌اکنون به فکر پیشگیری از آن نباشیم. (Bret Stephens, July-August 2010) افرادی مثل **مایکل ای هایدن** - رئیس سابق سیا - هم مدعی هستند حمله نظامی به ایران احتمالاً بدترین راهکار در بین تمامی گزینه‌ها نیست. (Fitzpatrick, 3 August 2010) **ریچارد هاوس** - رئیس شورای روابط خارجی آمریکا - هم که معمولاً از افراد ضدجنگ بوده است اکنون می‌گوید: اگر تحریم‌ها موفق نشود نیروی نظامی برای کاهش در سرعت پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران مطرح می‌شود. هیچ‌کس هم نمی‌تواند پیش‌بینی کند خسارات چنین حمله محدودی چه خواهد بود. اما لحاظ نکردن اقدام نظامی به معنای پذیرش ایران هسته‌ای است، که به مراتب خطر بیشتر و احتمالاً آینده‌ای پرهزینه‌تر خواهد داشت. (Richard N. Haass, 18 August 2010)

جریان سوم، افرادی هستند که جنگ را نه عملی و نه مطلوب نمی‌دانند. (George Perkowich, 28 June 2010) یک دسته از مخالفان جنگ می‌گویند: جنگ حداکثر می‌تواند هسته‌ای شدن ایران را با تأخیر روبه‌رو نماید. (Bret Stephens, July-August 2010) آن‌طوری که **مورت ذاکرمن سردبیر روزنامه یواس ای تودی** می‌گوید: اقدام نظامی علیه ایران در شرایطی که دو جنگ در عراق و افغانستان ناتمام است مشکل‌آفرین می‌باشد. به‌علاوه اینکه این دولت از ابتدا بحث تعامل را اساس قرار داده است. (Mortimer B. Zuckerman, 2010) در بین این افراد کسانی هستند که معتقد به بازدارندگی ایران هسته‌ای هستند. این افراد فرض می‌کنند که ایران کشوری است که حتی با داشتن بمب، عقلانی عمل می‌کند و چون نابودی خود را نمی‌خواهد بنابراین، از بمب هسته‌ای استفاده نخواهد کرد. بنابراین ایران را می‌توان مثل دیگر کشورهای هسته‌ای در نظر گرفت؛ و در کنار آن چتر امنیت هسته‌ای اسرائیل را نیز تقویت کرد. زیگنیو برژنسکی - وزیر امور خارجه دولت کارتر - و ژنرال **ابی زید** - فرمانده نیروی مرکز آمریکا در منطقه در دوره اول ریاست جمهوری بوش (پسر) - از جمله این افراد

هستند. به نظر می‌رسد تعداد این افراد رو به فزونی باشد. در دولت اوباما هم افرادی وجود دارند که از این ایده حمایت می‌کنند.

منطق تحریم به جای جنگ در دوره اوباما

۱. اروپا، چین و روسیه نیز زمانی به تحریم ملحق شدند که واشنگتن به آنان نوعی اطمینان داد که تحریم جایگزین جنگ است. مقامات امریکایی در این ارتباط بارها تأکید کرده‌اند که اگر اروپا، روسیه و چین مایل نیستند درگیر جنگ شوند، باید به تحریم بپیوندند. با این همه، فرضیه جایگزینی تحریم به جای جنگ فقط بین کشور آمریکا و دیگر کشورها نیست. بلکه چنین رابطه‌ای ابتدا در خود آمریکا جنگ‌طلبان و دولت اوباما مطرح شد. مثلاً، سناتور جان کیل – مسئول گروه کار امنیت ملی سنا – و مهم‌ترین فرد در بحث خلع سلاح در کنگره می‌گوید: اگر واقعاً اوباما می‌خواهد جنگ نشود باید تمام انرژی خود را بر روی تحریم قرار دهد. (John Kill, 18 May 2010 در عین حال، برخی قطعنامه تحریم سازمان ملل را بی‌ارتباط با جنگ نمی‌دانند. مثلاً، گفته می‌شود که مخالفت برزیل با این قطعنامه به این دلیل بوده است که این کشور بر مبنای تجربه عراق قطعنامه تحریم را مقدمه به‌کارگیری نیروی نظامی دانسته است. (Los Angeles Times, 12 June 2010)

۲. به‌طور معمول بیشترین کسانی که جنگ را مطرح می‌نمایند، تندرهای اسرائیل یا برخی تندرهای نومحافظه‌کار داخل آمریکا و لابی‌های آنها در کنگره، مطبوعات و بین روشنفکران غربی و امریکایی می‌باشند. ولی همه کسانی که از جنگ نام می‌برند لزوماً به دنبال جنگ نیستند؛ آنها بیشتر به دنبال یک جنگ روانی در داخل خود آمریکا و علیه اوباما و کسب امتیاز از او هستند. به همین دلیل آن‌طور که دیوید کی^(۳) می‌گوید: شعار ناتانیاهو برای جنگ علیه ایران این هدف را تعقیب می‌کند تا دولت اوباما را بر سر این دوراهی قرار دهد که یا جنگ علیه ایران را بپذیرد، یا امتیازی قابل توجه به اسرائیل در زمینه فلسطین بدهد. (David Kay, 19 August 2010) به گفته بروس رایدل از مقامات بسیار سابقه‌دار سازمان سیا که به چهار رئیس‌جمهور مشورت می‌داده است، هیچ موضوعی مثل هسته‌ای شدن ایران نتوانسته است حس تهدید در اسرائیل را تا این حد بالا ببرد. همه در جناح‌های چپ و راست، ایران

هسته‌ای را تهدیدی عینی علیه اسرائیل می‌دانند. (Bruce Riedel, 2010)

۳. در داخل امریکا نیز براساس نظرسنجی کمیته یهودی امریکایی، یهودیان امریکا به مرور از اواما سرخورده می‌شوند و بیشتر علیه ایران موضع تند می‌گیرند. درحالی‌که در ماه مارس ۵۵ درصد از سؤال‌شوندگان نسبت به کار اواما در حل و فصل مسائل خاورمیانه خوش‌بین بودند، در نظرسنجی جدید فقط ۳۹ درصد موافق سیاست‌های او و ۴۵ درصد مخالف هستند. در همین فاصله حامیان حمله نظامی هم از ۵۳ درصد به ۵۹ درصد افزایش یافتند و مخالفان با جنگ نیز از ۴۷ درصد به ۴۲ درصد تنزل یافت. این نظرسنجی در واقع خبر خوبی برای جمهوری خواهان بود. برپایه این نظرسنجی ۳۰ درصد از افراد معتقدند جمهوری خواهان بهتر از دموکرات‌ها عمل می‌کنند. این رقم با توجه به اینکه معمولاً ۲۰ درصد یهودی‌ها با جمهوری خواهان موافق هستند چشمگیر است. افرادی که حمله نظامی اسرائیل به ایران را تأیید می‌کنند نیز از ۶۲ درصد در ماه مارس به ۷۰ درصد افزایش یافته‌اند. (Jim Lobe, 14 October 2010)

یکی از بحث‌های محوری این است که آیا امریکا به ایران حمله می‌کند یا اسرائیل؟ یک نظر این است که تجربه سال ۱۹۸۱ در مورد عراق و سوریه در سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد اگر اسرائیل به این تصور برسد که نقطه چرخش فرارسیده است آیا وارد عمل می‌شود؟ خط قرمز اسرائیل برداشت نسبت به خطر است. (Patrick Clawson, 16 August 2010) ریچارد هاوس معتقد است با لاینحل ماندن افغانستان تا انتخابات بعدی ریاست‌جمهوری و عمل نکردن تحریم‌ها، سؤال صرفاً به زمان تصمیم توسط اسرائیل و امریکا مربوط می‌شود. این دو کشور باید تصمیم بگیرند آیا ایرانی که نود درصد به سمت بمب‌پیش رفته است می‌توانند تحمل کنند؟ (Haass, Richard N., 14 July 2010)

۴. به‌رغم آنچه گفته شد فرضیه عدم حمله اسرائیل هم قوی است. استیفن برت برای حمله نکردن اسرائیل به ایران سه محور را مطرح می‌کند: (۱) بی‌حاصل بودن حمله؛ (۲) مشکلات داخلی کابینه ناتانیا‌هو و مخالفت وزیر دفاع (پرز) و اشکنازی با ناتانیا‌هو در حمله به ایران. (البته دوگان – رئیس موساد – و اشکنازی طی چند ماه آینده کنار می‌روند)؛ (۳) گرفتن زمان برای آمادگی بیشتر. با فرض اینکه



اوباما استراتژی خود در قبال ایران را تغییر نخواهد داد و اسرائیل ناگزیر است به عنوان آخرین راه حل به ایران حمله کند همانند جنگ شش روزه. اما خطای تاکتیکی اسرائیل می تواند نتایج هولناک استراتژیک به همراه داشته باشد. (Bret Stephens, 20 July 2010) ری تکیه هم می گوید: اسرائیلی ها به کرات گفته اند این تابستان به ایران حمله می کنند و هر تابستان از سال ۲۰۰۴ تکرار شده است. این نشان می دهد که اساساً اسرائیل وارد جنگ با ایران نمی شود. بنابراین طرح مکرر جنگ و خط قرمز (بدون عمل) باعث می شود تا اسرائیل دچار بحران اعتبار شود. (Ray Takeyh, 13 August 2010) دیوید کی، مطرح کردن جنگ توسط اسرائیل را راهی برای برون رفت از جنگ روانی امریکا و اسرائیل می داند. (David Kay, 19 August 2010)

چگونگی فضا سازی برای جنگ

نخستین قدم تبدیل ایران به یک بحران است. در این ارتباط به گفته داو ذاکایم - معاون وزیر دفاع دولت بوش - برنامه جدال انگیز هسته ای ایران به یک نقطه بحران نزدیک می شود. سه عامل: پیشرفت در غنی سازی اورانیوم، سال ها مقابله با قطعنامه های سازمان ملل، و شعارهای تند جنگ طلبانه باعث شده است تا صحبت در مورد راهکار نظامی بیشتر شود. (Dov S. Zakheim, October 2010) همان طور که پیش از این گفته شد، صرفاً لابی های اسرائیل و نومحافظه کاران شعار جنگ را سر لوحه قرار می دادند. اما طی چهار ماهه اخیر ندای جنگ از این حلقه کوچک فراتر رفته است. برخی تلاش دارند جنگ علیه ایران را به عنوان یک واقعیت معرفی کنند. مثلاً، الیوت ابرام - مسئول امور ایران در شورای امنیت ملی دوره بوش پسر - می گوید: در حالی که قبلاً تصور نمی شد که اوباما وارد جنگ با ایران شود اما اکنون این امر به دلایل فلسفی و سیاسی امکان پذیر شده است. اگر ایران سلاح هسته ای به دست آورد، اوباما با چشمان خود خواهد دید که قطعنامه های شورای امنیت بی ارزش است و آژانس بین المللی انرژی هسته ای تبدیل به یک جک شده است و معاهده منع اشاعه و چند جانبه گرایی که مسئله اصلی برای اوباما است به انتهای خود می رسد؛ زیرا، ایران نشان داده که جامعه بین الملل هیچ قدرتی ندارد. پس سؤال این خواهد بود که آیا اوباما از خود میراث فاجعه آمیزی را به جای می گذارد؟ او با این

سؤال روبه‌رو می‌شود که آیا در خاورمیانه، امریکا در رأس است و یا اینکه ایران نوعی هژمونی به‌دست آورده است. این همه از لحاظ سیاسی در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده روشن خواهد شد. اوبامایی که به برنامه هسته‌ای ایران ضربه وارد کرده باشد بسیار قوی‌تر از رقیب خود خواهد بود. (Elliott Abrams, 2010)

برخی از مقالات افراد خاص در بین نخبگان امریکایی از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است، به‌طوری که نسبت به آن عکس‌العمل جدی نشان داده می‌شود و حتی اینکه چه کسانی عکس‌العمل نشان می‌دهند نیز حائز اهمیت است. در مورد جنگ علیه ایران جفری گلدبرگ در شماره ماه سپتامبر **آتلانتیک مانثلی** نوشت: بیش از ۵۰ درصد احتمال داده می‌شود که اسرائیل تا ماه دسامبر همین سال به ایران حمله کند؛ (Christian Science Monitor, 2010) این مقاله عکس‌العمل شدیدی را به‌دنبال داشته است. از جمله نکاتی که در این ارتباط بیان می‌شود عبارت است از:

نخست، امریکا باید خود به ایران حمله کند تا اسرائیل وارد نشود و فضای جدیدی به‌وجود نیاورد. (Flynt Leverett and Hillary Mann Leveret, 2010) **رابین رایت** هم این سؤال را طرح می‌کند که آیا مقاله مجله **آتلانتیک مانثلی**، ابزار تبلیغی نومحافظه‌کاران و اسرائیلی‌ها برای جنگ با ایران است؟ پاسخ به این سؤال در وبسایت همین مجله انجام شد که در آن داستان حمله اسرائیل به ایران افشا شد. در واقع در این مناظره اسرائیلی‌ها طرحی را دارند که نشان می‌دهد اصل حمله قطعی است و سؤال صرفاً این است که آیا امریکا این کار را صورت دهد یا اسرائیل؟ (Robin Wright, 2010)

دوم، آن‌گونه که استون‌والث مطرح می‌کند، این مقاله به‌دنبال آن است تا همانند مقاله‌هایی که پیش از جنگ علیه عراق نوشته می‌شد، جنگ را نه یک امری بعید بلکه یک کار معمولی در خاورمیانه و یک بازی بُرد برای اوباما معرفی نماید. اگر اوباما به حرف آنان عمل کند آن را در راستای امنیت اسرائیل تفسیر خواهند کرد، اما چنانچه وی عمل نکند او را ترسو و نرم در برابر ایران معرفی می‌کنند که وی نتواند در بحث دو دولت، به فلسطین و اسرائیل برای رسیدن به صلح فشار وارد کند. (Stephen M. Walt, 2010) به هر حال مطرح‌کنندگان چنین ایده‌ای از جنگ، در واقع به‌دنبال آن هستند تا جامعه امریکا و تصمیم‌گیران آن را در فضایی قرار دهند که اصل جنگ حتمی است. (Stephen M. Walt, 2010) **مارتین ایندایک** مدعی است اگر جریان

موجود ادامه داشته باشد، امریکا حمله خواهد کرد و نه اسرائیل. (Atlantic.com, 2010). باید اذعان کرد گروهی در امریکا به دنبال آن هستند تا موضوع ایران را تبدیل به بحران نموده و راهکارها توسط دولت را به حداقل ممکن تقلیل دهند تا بحث چه باید کرد را برای حصول یک سؤال پیش آورند: چه زمانی امریکا حمله خواهد کرد؟ (Tony Karon, 2010) به گفته هیلری من و فیلینت لورت اکنون یک مبارزه طراحی شده برای جنگ علیه ایران توسط همان روزنامه‌نگاران، روشنفکران اجتماعی و سازمان‌هایی که مبارزه برای جنگ در عراق را برپا کردند در مورد ایران دیده می‌شود. (Flynt Leverett and Hillary Mann Leverett, 2010) سردبیر روزنامه **واشنگتن تایمز** هم می‌گوید تاکنون کسانی که اقدام نظامی علیه ایران را مطرح می‌کردند اکثراً در اسرائیل و در بین لابی نومحافظه‌کاران در کنگره و محافل فکری مطبوعات بودند. اما طی هفته‌های اخیر دامنه کسانی که معتقدند راهی جز اقدام نظامی وجود ندارد گسترش یافته است. با بدتر شدن اوضاع در افغانستان و خشونت‌های فرقه‌ای در عراق، بمباران ایران می‌تواند به اوپاما این شانس را بدهد که با درگیر شدن در سه جبهه، رأی هر دو مجلس را با خود داشته باشد. (Arnaud de Borchgrave, 2010)

دو منطق متفاوت آغاز جنگ

ادبیات جنگ علیه ایران در داخل امریکا این امر را مفروض قرار می‌دهد که آغازگر جنگ اسرائیل و امریکا است. اما این ادعا نیز وجود دارد که تحولات سال گذشته در داخل ایران باعث شده است تا دست‌کم این احتمال به وجود آید که ایران می‌خواهد دست به اقداماتی تحریک‌آمیز بزند که زمینه‌ساز درگیری با امریکا شود؛ از جمله اقدام «تروریستی»، خرابکاری داخل عراق یا افغانستان، یا تحریک نظامی در خلیج فارس یا سایر نقاط. (Michael Eisenstadt and David Crist, 2010)

باید توجه نمود برخی از کسانی که این نگاه به آغاز جنگ را مطرح می‌کنند در قالب نقد نظریه بازدارندگی سخن می‌گویند و پایه اصلی بازدارندگی رفتار عقلانی در سیاست خارجی است. به همین دلیل طرح آغاز جنگ از سوی ایران با این هدف است تا نشان دهند ایران در این رفتار عقلانی عمل نمی‌کند. لذا کسانی که بر این نکته تأکید می‌کنند که حتی اگر ایران هسته‌ای شود، همان‌طوری که امریکا با

دیگر کشورهای بزرگ هسته‌ای تعامل داشته است، با ایران نیز می‌تواند همزیستی داشته باشد زیر سؤال قرار خواهد گرفت.

البته این بحث مبنای علمی و تجری هم دارد. پایه این بحث محاسبه یا تصور غلطی است که تمام کسانی که جنگ را آغاز می‌کنند بدان دچار می‌شوند: از جمله بیش از حد پنداشتن قدرت خود؛ ضعیف و رو به افول فرض کردن دشمن؛ شکننده بودن جبهه دشمن؛ تأکید بیش از حد بر شکاف‌های داخلی طرف مقابل؛ کوچک شمردن هزینه جنگ و بزرگ دیدن دستاورد آن؛ گروه‌گان تبلیغات خود شدن به طوری که شعارها مبدل به واقعیت و توانمندی‌های خود و ضعف طرف مقابل شود؛ و از همه مهم‌تر، فرض سریع و محدود ماندن جنگ با دشمن است. در این بین برداشت نسبت به تغییر در ساختار نظام بین‌الملل و محدودیت‌هایی که ساختار جدید بر عملکرد دشمن دارد نیز مورد توجه است. با این مقدمه اکنون نکاتی در مورد عملکرد «غیرعقلانی» ایران توضیح داده می‌شود.^(۴)

خلاصه اظهارات پاتریک کلاوسون - معاون مؤسسه خاور نزدیک - در این مورد به این شرح است:

۱. ایران ممکن است به دلیل سکوت امریکا در برابر مداخله آن کشور در عراق به این محاسبه غلط رسیده باشد که می‌تواند امریکا را بدون ترس از تبعات آن مورد چالش قرار دهد.

۲. بیشتر این امکان داده می‌شود که اعتماد به نفس بیش از حد ایران باعث شود تا ندانسته از خط قرمز امریکا عبور کند. به نظر می‌رسد امریکا و ایران به سمت چنین محاسبه‌ای غلط در حرکت هستند، زیرا ایران تصور می‌کند که نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم که باعث می‌شد تا قدرت امریکا مورد حمایت باشد در حال اضمحلال، و موازنه بین‌المللی مطلوب ایران در حال ظهور می‌باشد. مشابه محاسبه غلطی که صدام در سال‌های بین ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ کرد و در نتیجه آن کویت را اشغال نمود. تندروی عراق هم به دلیل کامل شدن برنامه سلاح کشتار جمعی و اعتقاد به این امر بود که به زودی به سلاح هسته‌ای دست پیدا خواهد کرد. صدام هم راجع به افول قدرت امریکا زیاد صحبت می‌کرد. این مجموعه عوامل منجر شد تا وی نقش خود را نیز بیش از آنچه بود تصور کند. ایران هم ممکن است به همین

تصور خطا برسد، اگرچه احتمال بسیار کمی وجود دارد که (همانند صدام) نقش اشغالگر به خود بگیرد. (Patrick Clawson, 8 September 2010)

۳. ایران نیازمند یک پیروزی روانی - سیاسی (نه نظامی) است. از دید تهران از دست دادن چند کشتی ارزش این دستاورد را دارد. نمونه این رفتار در پایان جنگ هشت ساله بین ایران و عراق، زمانی که ناوگان امریکا عازم خلیج فارس بود دیده شد.

۴. در سطح سیاسی داخلی، علاوه بر اینکه عناصری در نیروی دریایی سپاه از چنین درگیری استقبال می‌کنند، بخش‌هایی خاص هم وجود دارند که به فکر استفاده از حمله امریکا به عنوان اهرمی برای برخورد با جنبش سبز هستند. برخی هم انگیزه شخصی برای درگیری دارند. از همه مهم‌تر سیستم غیرمتمرکز تصمیم‌گیری در ایران است که باعث می‌شود تا ضریب افزایش درگیری بالا رود؛ زیرا این عدم تمرکز امکان کنترل بحران را پایین می‌آورد. به علاوه، از دید مقامات ایرانی، تهران پیش از این مجموعه گسترده‌ای از خط قرمزهای امریکا را پشت سر گذارده و این یک پروسه قابل تکرار برای همیشه است. همچنین، ایران ممکن است به درستی به این دید رسیده باشد که ارتش امریکا لزوماً آمادگی کامل برای یک جنگ محدود مثل آنچه در دهه ۱۹۹۰ در عراق کرد را ندارد.

۵. از این گذشته ایران ممکن است متحدین امریکا را هم دچار محاسبه کند. در اواخر دهه ۱۹۹۰ متحدان امریکا اغلب اجازه نمی‌دادند که واشنگتن از پایگاه‌های هوایی در خلیج فارس برای حمله به عراق استفاده کند. همین امر باعث شد تا امریکا به حملات موشک‌های کروز بسنده کند. ضمناً براساس رعایت اصل تناسب در جنگ توسط امریکا، ایران در این فکر است تلافی نظامی واشنگتن دارای چنان شدتی نخواهد بود که بقای آن را تهدید کند. (Patrick Clawson, 2010)

جنگ از دید دولت اوباما

به گفته مایک مولن - رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا - حمله نظامی علیه ایران بی‌اندازه منطقه را بی‌ثبات می‌کند و این را امریکا و اسرائیل خوب می‌فهمند. (Washington Times, 29 June 2010) کریستول - از جنگ‌طلبان بنام - نیز می‌گوید، اوباما حتی از اشاره به برخورد نظامی هم پرهیز می‌کند. (Jamie Fly and William Kristol, 2010) گفته



می‌شود که در مجموع در دولت اوباما هیچ حس یا ملاحظه جدی در مورد حمله نظامی به ایران وجود ندارد. حتی دنیس راس که تندترین چهره در داخل شورای امنیت ملی دولت اوباما است موضوع حمله نظامی را مطرح نمی‌کند. (Robert Dreyfuss, 2010) سناتور جان کیل - مسئول گروه کار امنیت ملی سنا و مهم‌ترین فرد در بحث خلع سلاح در کنگره - نسبت به این امر تصریح می‌کند که اوباما نمی‌خواهد به‌طور جدی با مسئله هسته‌ای ایران برخورد (نظامی) داشته باشد. (John Kill, 2010)

مهم‌ترین بحث این است که هر جنگ نظامی در نهایت باید به یک هدف سیاسی ختم شود. هدف از جنگ علیه ایران چیست؟ و آیا جنگ فرضی به هدف یا اهداف خود خواهد رسید؟ (Bret Stephens, 2010) هنگامی که دولت اوباما در تعیین هدف برای تحریم تا این حد دچار تشنگ است، چگونه می‌تواند برای یک جنگ تعیین هدف کند؟ اخیراً نیویورک تایمز نوشت که در کاخ سفید این بحث هست که اوباما بیشتر وارد گفتمان جنگ شود. این با سخن دنیس راس در کنفرانس اپیک^۱ (کمیته عمومی اسرائیل و آمریکا در اقدامات عمومی) سازگار است که تأکید کرد اوباما بارها گفته است اجازه نخواهیم داد ایران بمب داشته باشد؛ و اگر ایران مقاومت کند، مسیر بسیار خطرناک خواهد بود. اما مخالفان جنگ می‌گویند که صحبت جنگ بیشتر برای آماده کردن ایران برای معامله هسته‌ای است که ایران از آن آگاه است پس تهدید معتبر نیست.

یک نتیجه سخن از جنگ، تکرار سناریوی دهه ۱۹۹۰ عراق یا جنگ به مفهوم واقعی است. اگر گزینه نظامی بر روی میز قرار گیرد، هرگز کنار گذاشته نمی‌شود و در نهایت گروه بازها امور را در دست می‌گیرند. (Marc Lynch, 2010) به گفته لینه^۲ ایده‌ای که الیوت ابرام - مشاور خاورمیانه‌ای بوش پسر - در ماه اوت مطرح کرده بود که اوباما اگر به تأسیست هسته‌ای ایران حمله کند در انتخابات حرف اول را خواهد زد اکنون توسط دیوید بوردر^۳ در **واشنگتن پست** تکرار شده است. اما دولت اوباما نسبت به این سخن احمقانه بی‌توجه است. (Marc Lynch, 2010) بوردر در



1. American-Israel Public Action Committee

2. Lyneh

3. Broder



سرمقاله خود با مفروض قرار دادن اینکه جنگ جهانی دوم به رکود اقتصادی خاتمه داد، مدعی است که او باما می‌تواند اکنون که سیکل‌های اقتصادی اصلاح نمی‌شود با حمایت جمهوری خواهان در کنگره یک نمایش قدرت با ایران داشته باشد. او باما تمام سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ را باید برای طراحی این برنامه اختصاص دهد.

اما منتقدان و نیروهای ضدجنگ می‌گویند چگونه ایران بزرگ‌ترین تهدید است؟ امریکا سالیانه ۷۰۰ میلیارد دلار، و ایران حداکثر ۱۰ میلیارد یعنی کمتر از یونان، هلند و امارات متحده عربی یا تایوان بودجه نظامی دارد. حداکثر قدرت ایران پول و سلاح به حزب‌الله است. ایران تهدید عینی برای هیچ‌کس نیست. حتی اگر ایران تعدادی بمب هسته‌ای هم داشته باشد می‌داند که دادن آن به گروه‌های تروریستی به معنای تلافی نابودکننده اسرائیل و امریکا خواهد بود. (Stephen M. Walt, 2010) حتی آن‌طور که واشنگتن پست نقل می‌کند در زمان جورج بوش نیز در پاسخ به بحث‌های مربوط به جنگ، گیت - وزیر دفاع - طی یک مقاله در فصلنامه دانشکده دفاع امریکا نوشت: «جنگ جدید در خاورمیانه آخرین چیزی است که ما می‌خواهیم». (Boston Globe, 2008)

مه‌ار: سیاست دائمی

یک نظریه این است که اگر راهکار نظامی کنار گذاشته شود باید بین دیپلماسی و مه‌ار یکی انتخاب شود. (Robert Dreyfuss) کنت پلاک^(۵) با توجه به سابقه بسیار طولانی خود در دولت‌های امریکا در زمینه پارادایم اصلی حاکم بر سیاست امریکا در قبال ایران این چنین توضیح می‌دهد: طی سی سال گذشته سیاست غالب نسبت به ایران مه‌ار بوده است و اگر در مواردی تعامل یا برعکس درگیری نظامی وجود داشته است صرفاً یک استثنا به حساب می‌آید. در بُعد جنگ، به عنوان مثال حتی ریگان که تندترین رئیس‌جمهور بود و با وجود انفجار در مقر تفنگداران امریکا در لبنان، دست به حمله نزد. در بُعد تعامل نیز به جز ماجرای مک‌فارلین و گفت‌وگوها در مورد افغانستان در دوره بوش پسر، نکته قابل توجه دیگری دیده نمی‌شود. در واقع اینها تنها مواردی است که از سیاست مه‌ار عدول شده است. اما اکنون با آشکار شدن تأسیسات هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۲ امریکا نگران این شد که پیشرفت

هسته‌ای ایران در نهایت منجر به شکست سیاست مهار و حتی به درگیری انجامد. بر این اساس بوش و پس از او اوباما به سیاست هویج و چماق متوسل شدند تا ایران برنامه هسته‌ای خود را متوقف نماید. آنها خواستند از این طریق سیاست مهار را تقویت کنند. همزمان به این امید نیز بودند تا در داخل ایران مناظره ضد هسته‌ای شدن شکل گیرد. (Kenneth M. Pollack, 2010)

در مورد آینده خیلی‌ها نگران آن هستند که با هسته‌ای شدن ایران، مهار کلاً مضمحل شود. اما دیگران بر این نظرند که هسته‌ای شدن ایران می‌تواند امکان حمله امریکا به ایران را خنثی نماید و در نتیجه تمایل کمتری نیز به نزدیکی با امریکا خواهد داشت و در نتیجه مهار، کاربرد بیشتری خواهد یافت. ایران هسته‌ای از جنبه دیگری هم استراتژی مهار را به چالش می‌کشد؛ زیرا، برخی از همسایگان خود را به سمت هسته‌ای شدن متمایل می‌کند. به علاوه، ممکن است به رودرویی هسته‌ای بین ایران و اسرائیل منجر شود. (Kenneth M. Pollack, October 2010) اگر مهار مبنا شد، اوباما باید تلاش کند تا در سطح بین‌المللی حمایت بیشتری برای محدودسازی جریان منابع به سمت ایران کسب کند. یکی از تبعات روشن استراتژی مهار موفق ایران، ناامنی در انرژی جهانی خواهد بود. با برطرف شدن رکود جهانی نیاز به انرژی باعث می‌شود تا نفت انبارشده سریعاً مورد استفاده قرار گیرد. (Meghan L. O'Sullivan, 2010)

افرادی مثل ری تکیه و استیون سیمون - عضو شورای امنیت ملی دولت کلینتون - از بین دو گزینه ائتلاف برای مهار شدید ایران و جنگ به تنهایی و غیرعمومی و بدون اجماع متحدان، اولی را پیشنهاد می‌کنند. (Steven Simon and Ray Takeyh, 2010) اما تندروهایی مثل البوت آبرام مدعی هستند که مهار نمی‌تواند در برابر ایران موفق باشد زیرا امریکا اعتبار خود در این مورد را از دست داده است. مهار با حرف نیست، اگر نیروی نظامی کاملاً آماده در کنار حرف قرار گیرد موفق خواهد بود. به گفته وی سیاست مهار در برابر ایران غیرهسته‌ای کارساز نبوده است؛ چه رسد به یک ایران هسته‌ای. (Abrams, Elliott, 2010)

کاسگریف^۱ می‌گوید امریکا در تعیین استراتژی ایران باید به چهار واقعیت توجه

1. Cavin Cosgriff

کند: اول، ایران معتقد است ایدئولوژی انقلابی نسبت به هنجارهای بین‌المللی برتر است؛ دوم، تهران نمی‌تواند نسبت به نقش امریکا در منطقه تاب بیاورد؛ سوم، عملکرد ایران برپایه اعتقاد به شکاف بین بازیگران بین‌المللی است؛ چهارم، سپاه پاسداران بیش از پیش قوی شده است تا جایی که بقای حکومت و شاید کنترل آن در دست آن قرار دارد. این ملاحظه بیشتر دست امریکا را می‌بندد، زیرا امریکا باید مهار جمهوری اسلامی ایران را هدف خود قرار دهد که به معنای مهار کل آن کشور شده است.

استراتژی بهتر باید دارای این عناصر باشد: اول، احترام به حاکمیت و تمامیت ایران که به معنای تماس مستقیم و متداول با حکومت ایران در صورت نیاز است؛ دوم، در چیدمان نظامی و دیپلماتیک، بازدارندگی باید به یک امر اساسی تبدیل شود. حکومت ایران برای مدتی طولانی وجود خواهد داشت؛ از این رو این خطر وجود دارد که جامعه بین‌المللی خسته شود و به خاطر منافع کوتاه‌مدت فشار به ایران را رها نماید. بنابراین استراتژی امریکا باید ادامه یابد تا جایی که کشورهای مثل چین سیاست خود را تغییر دهند و پاسخ محکمی به چالش ایران بدهند که برحسب زمان و مکان مورد تشخیص امریکا باشد. (Adm. Kevin Cosgriff, 2010)

اشکال مختلف مهار ایران

براساس گفتمان موجود در امریکا می‌توان به چندین وجه از سیاست مهار به این شرح اشاره کرد: (۱) دیپلماسی، مهار همراه با آمادگی نظامی یک وجه از سیاست مهار است؛ (Charles S. Robb and Charles Wald, 2010) (۲) برقراری چتر امنیتی منطقه‌ای برای کشورهای قطر، امارات، عربستان سعودی و کویت؛ (Patrick Clawson, 8 September 2010; Mortimer B. Zuckerman, 2010) در این ارتباط استقرار سیستم دفاع موشکی یا در اختیار کشورهای همسایه ایران قرار دادن این سیستم، از جمله با موشک‌هایی با برد تهران به‌عنوان سیاست حداقلی پیشنهاد می‌شود. استثنا کردن ایران در توافقات انجام‌شده دفاع موشکی ملی با روسیه نیز یکی از اقدامات پیشنهادی به واشنگتن است؛ (R. James Woolsey and Rebecca Heinrichs, 2010) هسته‌ای کردن کشورهای همسایه ایران نیز در همین چهارچوب مطرح می‌شود؛ (۳) تشکیل ائتلاف ناتو علیه ایران نیز وجه دیگری از مهار به حساب می‌آید؛ (Patrick Clawson) (۴) افزایش قدرت بازدارندگی اسرائیل نیز

به‌طور مجزا بحث شده است. (Riedel, Bruce Bruce Riedel, 2010)

عناصر استراتژی مهار ایران نیز عبارت است از:

۱. تلاش دیپلماتیک برای منزوی کردن ایران و گسترش کشورها در پیوستن به امریکا علیه ایران؛
 ۲. تحریم علیه ایران به‌منظور جلوگیری از توانمند شدن آن از حیث اقتصادی و نظامی؛
 ۳. اقدامات پنهانی برای حمایت از گروه‌های داخل ایران که به‌صورت سیاسی و یا نظامی با آن مقابله کرده‌اند؛
 ۴. تعیین خطوط قرمز چه به‌صورت شفاف و چه به‌صورت ضمنی مبنی بر اینکه اگر ایران از آنها عبور کند امریکا با نیروی نظامی با آن مقابله خواهد کرد؛
 ۵. استقرار نیروی نظامی در کنار مرزهای ایران در خلیج فارس به‌منظور دفاع از متحدان، بازدارندگی در برابر حمله ایران و اعمال خطوط قرمز. (Kenneth M. Pollack, 2010)
- در ضمن در این استراتژی مدل‌های عملیاتی نیز پیشنهاد می‌شود. از جمله در زمینه مدل عملیاتی در خلیج فارس، کوین کاسگریف تجربه خود در فرماندهی مرکزی نیروی دریایی امریکا که دارای سه پایه بود را مطرح می‌کند: (۱) امنیت دریایی (از نیروهای ائتلاف) و صلب موقعیت از «تروریست‌ها» در طراحی و پیاده‌سازی طرح در دریا؛ (۲) پشتیبانی از دریا از حملات در عراق، افغانستان و دیگر نقاط؛ (۳) مهار ایران که اساساً مقابله با اعمال «بد» ایران بود. (Adm. Kevin Cosgriff, 2010)
- این طرح دارای اجزایی نیز هست. براساس این الگو یک طرح ارتباطی استراتژیک کوچکی نیز به‌عنوان خط عملیاتی باید اتخاذ شود که دارای این عناصر است: موقعیت کشتی‌ها، دخیل کردن رهبران نظامی و غیرنظامی منطقه.

نگاه به آینده

الف - مبانی

۱. اصولاً سیاست در داخل امریکا تا به امروز به‌گونه‌ای بوده است که جناح‌ها و نهادهای مختلف تصمیم‌گیر نتوانسته‌اند طی سه دهه به هدف مشترکی در برخورد با جمهوری اسلامی برسند. عدم توافق بین دو جریان فکری در امریکا در مورد ایران

فراتر از بحث‌های حزبی و ایدئولوژیک است و بیشتر مربوط به ماهیت موضوع و میزان تصور «خطر بودن ایران» می‌باشد. آنهایی که فکر می‌کنند ایران با فشار خارجی سیاستش را تغییر می‌دهد از تحریم‌ها استقبال می‌کنند. اما کسانی که فکر می‌کنند تنها راهکار واقعی، پیروزی مخالفان داخلی است، تحریم‌ها را غیر سودمند می‌دانند. این دو نگرش در دولت اوپاما نیز وجود دارد و بعید است در شرایط موجود یکی از این دو گرایش بر دیگری غالب شود.

در کنگره آمریکا وضع تا حدی متفاوت است. در وضع حاضر سه جریان قابل تمایز در کنگره وجود دارد: دسته‌ای که همسطح با دولت اوپاما حرکت می‌کنند؛ گروهی که تشدید تحریم تا حد بلوکه دریایی را دنبال می‌کنند؛ و دسته‌ای که بمباران را مطرح می‌نمایند.

۲. همین امر باعث شده است تا در زمینه تحریم ایران نیز سیاست دولت آمریکا بین تغییر رفتار، مهار و سرنگونی از طریق جنگ همچنان در نوسان باشد. واشنگتن از یک سو هدف تحریم‌ها را تغییر رفتار ایران در بحث هسته‌ای و متقاعد نمودن ایران به مذاکره اعلام می‌کند، اما از طرف دیگر متجاوز از چندصد میلیارد دلار قرارداد تسلیحاتی با کشورهای همسایه جنوبی ایران منعقد می‌کند و ناوگان خود را نیز در حوالی آب‌های ایران مستقر می‌نماید که همگی مؤلفه‌های سیاست مهار است. از سوی دیگر، واشنگتن ضمن آنکه بر تغییر رفتار و مذاکره به‌عنوان هدف تحریم پافشاری می‌کند، همزمان مسئولان دولتی ایران را که به نوعی طرف مذاکره هستند، در لیست تحریم قرار می‌دهد و در نتیجه این ایده برجسته می‌شود که مشکل هویتی است و نه رفتاری. این سیاست نیز نه تغییر رفتار، و نه مهار بلکه براندازی را مبنا قرار می‌دهد. همان‌طوری که استیفن والت نظریه پرداز معروف از دانشگاه هاروارد می‌گوید در واشنگتن از یک سو از رابطه بهتر بحث می‌شود و از سوی دیگر نوعی عملیات پنهانی در ایران سازمان داده می‌شود و همزمان فرصت‌هایی مثل توافق برزیل و ترکیه با ایران نادیده گرفته می‌شود. (Stephen M., Walt 7 August 2010)

ب - سیاست قابل پیش‌بینی تحریم

۱. به گفته رابرت هانتز - سفیر اسبق آمریکا در ناتو - در مجموع پنج احتمال وجود



دارد: ۱) عقب‌نشینی ایران؛ ۲) کار کردن تحریم‌ها؛ ۳) تغییر سیاست به سمت تغییر رژیم؛ ۴) مهار و بازدارندگی؛ و ۵) اقدام نظامی. سه احتمال اول که محتمل نیست. چهارمی یعنی مهار و بازدارندگی دارای هزینه بالا و شاید غیرقابل پذیرش باشد. جنگ نیز از نظر هزینه برای امریکا غیرقابل پذیرش است. بنابراین اگر این تحلیل صحیح باشد، امریکا باید به فکر راه‌حل ششم باشد که نتیجه آن به رسمیت شناختن امنیت مشروع ایران و کار در حوزه‌های منافع مشترک ایران و امریکا است. (Robert E. Hunter, 2010)

۲. با این حال به نظر می‌رسد چهارچوب اصلی برخورد با ایران همچنان برمبنای مهار و بازدارندگی استوار باشد. منظور از بازدارندگی این است که اجازه داده نشود ایران به توانمندی بمب هسته‌ای نزدیک شود. در شرایط قابل پیش‌بینی به نظر می‌رسد این سخن معاون مؤسسه کارنگی نزدیک به واقع باشد که چون هیچ راه‌حل نظامی درستی برای مسئله ایران وجود ندارد، تنها راه تحریم اقتصادی است. از طرف دیگر، ایران هم نسبت به نبود راه‌حل نظامی آگاه است. ضعف تحریم هم دقیقاً در همین نکته است؛ چون ایران می‌داند اگر موفق شود تحریم‌ها را پشت سر گذارد، جامعه بین‌المللی نمی‌تواند اقدامی علیه آنان صورت دهد. (George Perkowich, 28 June 2010) اما این حالت به دنبال خود نیاز به اقدام از سوی غرب را دارد که خود روی آوردن به تحریم شدیدتر در قالب نظریه مهار به تناسب وضع موجود خواهد بود. فضایی هم که تندروها به وجود می‌آورند زمینه‌ساز تشدید تحریم به جای جنگ خواهد شد.

۳. اواما همچنان بر حرف قبلی خود مبنی بر پایداری و تعهد به تغییر در روابط سی ساله گذشته بین دو کشور پافشاری خواهد کرد؛ وی در این مورد حتی مدعی شده است که طرح اجرایی هم دارد (Flynt Leverett and Hillary Mann Leverett, 2010) اما به گفته خانم کلینتون، دولت اواما شعار دفاع از آزادی‌های بشری را نیز به صورتی پررنگ‌تر تکرار می‌کند. (Hillary Rodham Clinton, 2010) مذاکره آغاز می‌شود اما از ناحیه هر دو طرف فشار وارد می‌شود تا امتیازی داده نشود، بنابراین مذاکرات مدت‌ها و حتی بیش از سال طول خواهد کشید (Robert Dreyfuss, 2010) صحبت در مورد افغانستان نیز در این دستور گفت‌وگو است. (David Ignatius, 2010)

۴. فاصله بین تحریم و جنگ زیاد است و دست غرب برای فشارهای غیر نظامی هنوز بسته نشده است. گستره لیست افرادی که باید تحریم شوند تا حد سفرا و دیپلمات‌های رده پایین‌تر، تحریم بانک مرکزی، تحریم خرید نفت از ایران، تحریم هوایی، تحریم دریایی گسترده‌تر، تحریم صادرات ایران و بالاخره بلوکه دریایی از جمله گزینه‌های پیش روی دولت اوپاما به‌عنوان تشدید تحریم و عکس‌العمل در برابر فشارهای داخلی خواهد بود. تشدید و گستره دامنه تحریم‌ها ممکن است با تفسیر موسع از قطعنامه ۱۹۲۹ و یا حتی پافشاری برای تصویب قطعنامه پنجم توسط شورای امنیت صورت گیرد. شاید هم به قطعنامه نفت در برابر غذا مشابه آنچه در برابر صدام بود روی آورده شود. این مرحله احتمالاً با گذشت یک سال و پس از ادعای بی‌ثمر بودن مذاکرات است. (Wright, Robinpbs, 2010)

استراتژی مذاکره همراه با فشار بدون نیاز به اقدام نظامی - آمریکا یا اسرائیل - سیاست اوپاما خواهد ماند. سیاستی که حتی ممکن است فراتر از سال ۲۰۱۲ هم ادامه پیدا کند. (R. Nicholas Burns, 2010) در این استراتژی اهرم نظامی حتی تا حد آمادگی برای شلیک در اطراف مرزهای ایران به‌عنوان پشتیبان تحریم اقتصادی در کنار تقویت بنیه نظامی برخی از کشورهای منطقه تداوم خواهد داشت. در چنین وضعیتی جنگ، صرفاً می‌تواند به شکل تصادفی و با اقدامات تحریک‌آمیز یکی از دو طرف رخ دهد. بنابراین اگر بنا به پیشگیری از جنگ باشد، خودداری دو طرف از شعارهایی است که «ابره‌ای جنگ» را به وجود می‌آورد. دولت اوپاما هنوز حتی به مرحله‌ای که دولت بوش بود هم نرسیده است که سخن از جنگ (و نه اصل جنگ) محور سیاست باشد. این موضوع احتمالاً از بحث‌های داخلی دولت اوپاما خواهد بود. اینکه چه زمانی و تحت چه شرایطی سخن از جنگ تبدیل به سیاست جنگ شود نیازمند مقاله دیگری است. **

یادداشت‌ها

۱. Flynt Levert، از افراد تیم امنیت ملی دولت کلینتون و دولت‌های قبلی طی دو دهه بوده است.
۲. سردبیر مجله **ویکلی استاندارد** و از سران جریان نومحافظه‌کار.
۳. کی نماینده ویژه امریکا در خلع سلاح عراق در دوره صدام بود.
۴. برای توضیح بیشتر رجوع شود به رساله دکتری نویسنده با عنوان: **نظریه پایان جنگ، تصمیم‌گیری مبتنی بر تغییرات نظم دوم**، فصل نظری، دانشگاه تهران.
۵. Polack، وی در دستگاه امنیت ملی چندین رئیس‌جمهور، در مورد ایران مسئولیت داشته است.



منابع

- Abrams, Elliott. 2010. "Obama Bombing Iran? Don't Be Surprised," atlantic.com, 18 August.
- Albright, David. Paul Brannan, and Jacqueline Shire. 2008. **Can Military Strikes Destroy Iran's Gas Centrifuge Program? Probably Not**, Institute for Science and International Security, 7 August.
- Atlantic.com**. 2010. 17 August.
- Boston Globe**. 2008. "Getting Real on Iran," 14 August.
- Bret, Stephens. 2010. "Iran Cannot Be Contained," **Commentary**, July-August.
- Bret, Stephens. 2010. "Why Hasn't Israel Bombed Iran (Yet)?" **Wall Street Journal**, 20 July.
- Burns, R. Nicholas. 2010. **The Strength of Obama's Long Game with Iran**, atlantic.com, 20 August.
- Carter, Ashton B. 2008. "Military Elements in a Strategy to Deal with Iran's Nuclear Program," in: **Iran: Assessing U.S. Strategic Options**, edited James N. Miller, Christine Parthemore and Kurt M. Campbell. Center for a New American Security, June.
- Christian Science Monitor**. 2010. "They're just sending a signal, just kind of saber-rattling without really being able to carry it out," 13 August.
- Clawson, Patrick. 2010. "The Red Line: How to Assess Progress in U.S. Iran Policy," **Washington Institute for Near East Policy**, 8 September.
- Clinton, Hillary Rodham. 2010. **Anniversary of Iran's Disputed Presidential Election**, US Department of State, 12 June.
- De Borchgrave, Arnaud. 2010. "A Three-Front War?" **Washington Times**, 13 July.
- Dreyfuss, Robert. 2010. "United States, Iran to Restart Talks," **Nation**, 29 July.
- Eisenstadt, Michael. and Crist, David. 2010. **It's Time to Get Tough on Iran**, foreignpolicy.com, 11 August.
- Elliott, Abrams. 2010. **Washington Post**, 10 June.





- Fitzpatrick. 2010. *New York Times*, 3 August.
- Fly, Jamie and Kristol, William, Jamie Fly and William Kristol. 2010. "A Period of Consequences," *Weekly Standard*, 21 June.
- Fly, Jamie. and Kristol, William. 2010. "A Period of Consequences," *Weekly Standard*, 21 June.
- Gerecht, Reuel Marc. 2010. "Should Israel Bomb Iran?" *Weekly Standard*, 26 July.
- Haass, Richard N. 2010. "The Gulf War at 20," *Project Syndicate* 18 August.
- Haass, Richard N. 2010. *Obama's Foreign Policy Performance*, Council on Foreign Relations, 14 July.
- Hunter, Robert E. 2010. "Rethinking Iran," *Survival*, October-November.
- Ignatius, David. 2010. "Obama Offers Iran an Opening on Engagement," *Washington Post*, 5 August.
- Karon, Tony. 2010. "Two Minutes to Midnight?" truth-out.org, 23 August.
- Kay, David. 2010. "Bombs of August," *National Interest*, 19 August.
- Kevin, Adm. Cosgriff, U.S. NAVY (Ret.). 2010. *Context and Considerations for Responding to Iranian Behavior*, Washington Institute for Near East Policy, 8 September.
- Kill, John. 2010. *New York Times*, 18 May.
- Leverett, Flynt. and Mann Leverett, Hillary. 2010. *Can There Be a Real Iran Debate?*, raceforiran.com, 18 August.
- Leverett, Flynt. and Mann Leverett, Hillary. 2010. *Obama's Charade on Iran Sanctions*, raceforiran.com, 9 June.
- Leverett, Flynt. and Mann Leverett, Hillary. 2010. *The Weak Case for War with Iran*, foreignpolicy.com, 11 August.
- Leverett, Flynt. and Mann Leverett, Hillary. 2010. *Who Will Be Blamed For a U.S. Attack on Iran?*, raceforiran.com, 11 July.
- Lobe, Jim. 2010. "U.S. Jews Increasingly Hawkish on Iran, Sceptical of Obama," *IPS*, 14 October.
- Los Angeles Times*. 2010. "Brazil Is a Friend Worth Keeping," 12 June.
- Lynch, Marc. 2010. *Bombing Iran for Votes, The Strange Path of a Dumb Idea*, foreignpolicy.com, 1 November.
- Marc Lynch. 2010. *Keep the Iran War Talk Quiet*, foreignpolicy.com, 29 October.
- Nasr, Vali. 2008. "The Implications of Military Confrontation with Iran," in: *Iran: Assessing U.S. Strategic Options*, edited James N. Miller, Christine Parthemore and Kurt M. Campbell, Center for a New American Security,

June. (Draft)

- O'Sullivan, Meghan L. 2010. "Iran and the Great Sanctions Debate," **Washington Quarterly**, October.
- Perkovich, George. 2010. **Sanctions on Iran - The Least Bad Option**, Carnegie Endowment for International Peace, 28 June.
- Pollack, Kenneth M. 2010. **Containing Iran**, United States Institute of Peace, October.
- Riedel, Bruce. 2010. "If Israel Attacks," **National Interest**, September-October.
- Robb, Charles S. and Wald, Charles. 2010. "Sanctions Alone Won't Work on Iran," **Washington Post**, 9 July.
- Simon, Steven. and Takeyh, Ray. 2010. "If Iran Came Close to Getting a Nuclear Weapon, Would Obama Use Force?" **Washington Post**, 1 August.
- Takeyh, Ray. 2010. pbs.org/newshour, 13 August.
- Walt, Stephen M. "What Was David Broder Smoking?" foreignpolicy.com, 1 November.
- Walt, Stephen M. 2010. "Mainstreaming War with Iran," foreignpolicy.com, 12 August.
- Walt, Stephen M. 2010. "The Obama Administration Is Still Sleepwalking on Iran," foreignpolicy.com, 7 August.
- Washington Times**. 2010. 29 June.
- Woolsey, R. James. and Heinrichs, Rebecca. 2010. "Iran and the Missile Defense Imperative," **Wall Street Journal**, 14 July.
- Wright, Robin. 2010. "Why not to Bomb Iran," opinionator.blogs.nytimes.com, 18 August.
- Wright. 2010. robinpbs.org/newshour, 13 August.
- Zakheim, Dov S. 2010. **The Military Option**, United States Institute of Peace, October.
- Zuckerman, Mortimer B. 2010. "Steps to Stop Iran From Getting a Nuclear Bomb," **US News & World Report**, 25 June.

